



# Sagor för barn på svenska

[berattelser.se](https://berattelser.se)

سج و سلا

Skriven av: Ann Nduku

Illustrerad av: Wiehan de Jager

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

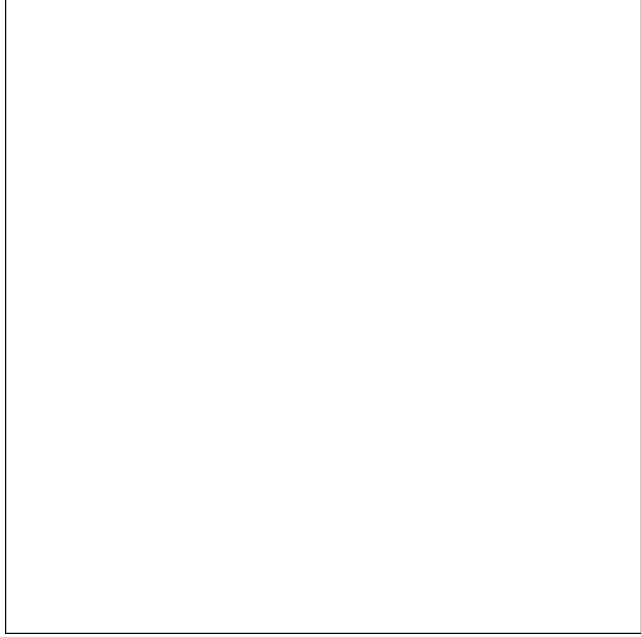
Denna saga kommer från African Storybook ([africanstorybook.org](https://africanstorybook.org)) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

[Erkännande 3.0 Internasjonal Licens.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.sv)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.sv>

سج و سلا



✍ Ann Nduku

👤 Wiehan de Jager

📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh

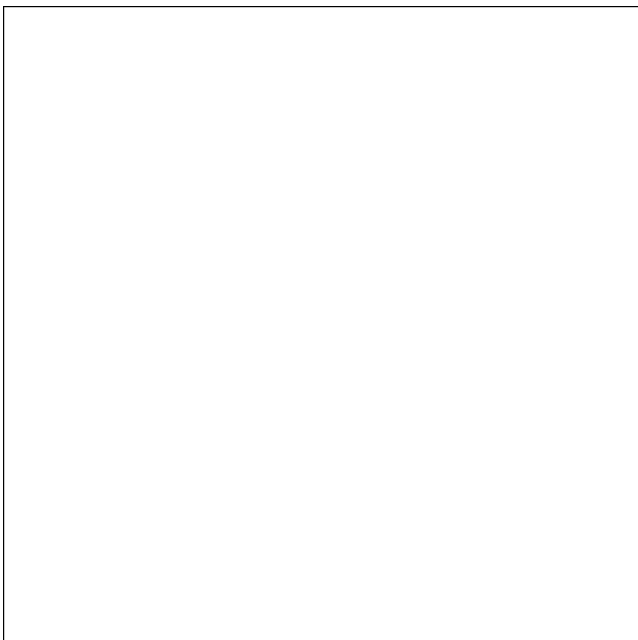
Library)

😊 dari

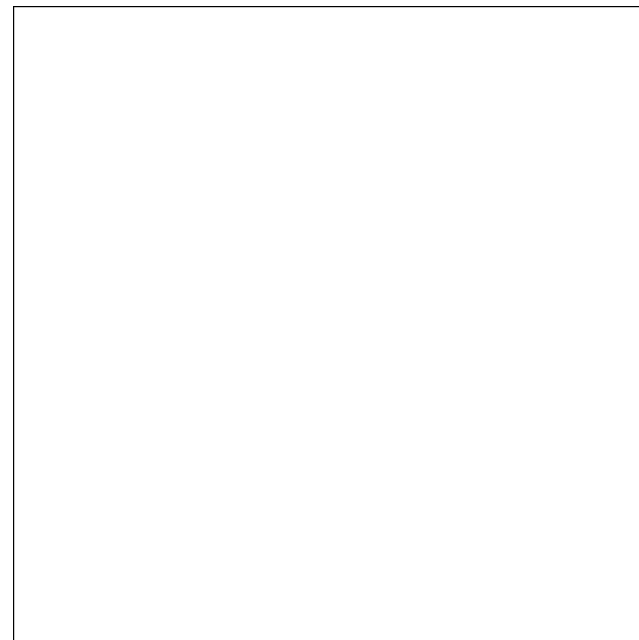
|| nivå 3

(utan bilder)



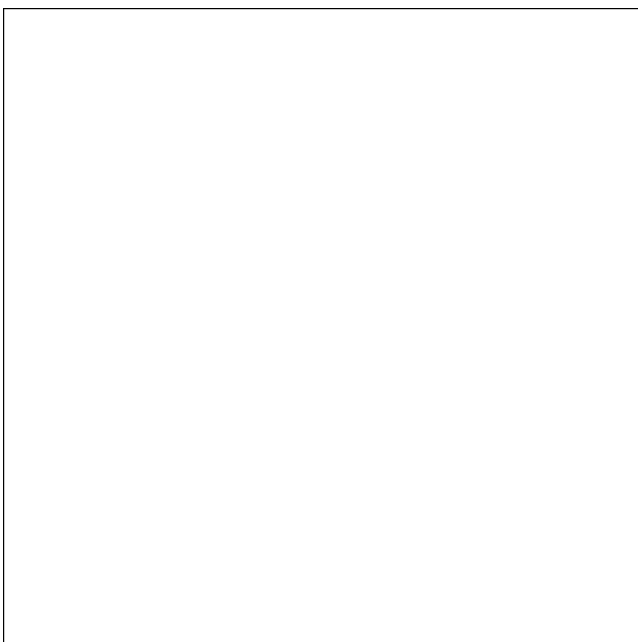


بود و نبود، مرغ و عقابی بودند که با هم دوست شده بودند. آن‌ها در صلح و صفا با همه پرندگان دیگر زنده‌گی می‌کردند. هیچ کدام از آن‌ها نمی‌توانست پرواز کند.

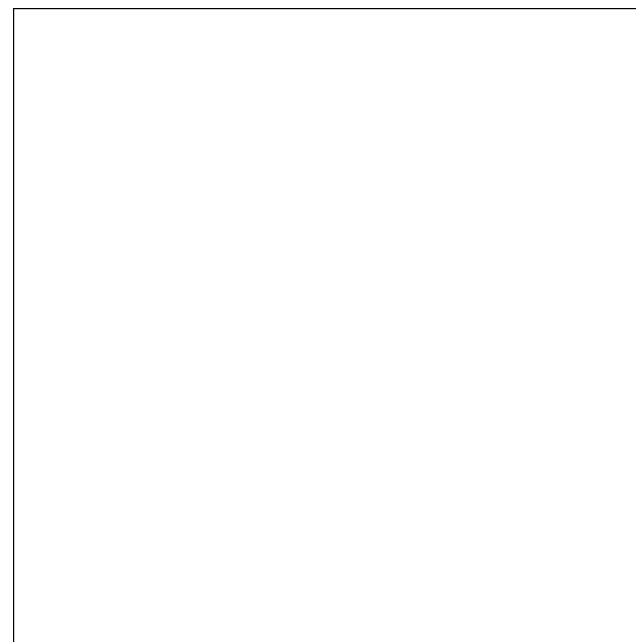


هر موقع سایه‌ی بال‌های عقاب بر زمین می‌افتد، مرغ به چوچه‌هایش اخطار می‌دهد، "از زمین خشک و بی‌آب و علف دور شوید." چوچه‌ها جواب می‌دادند، "ما احمق نیستیم. ما فرار می‌کنیم."





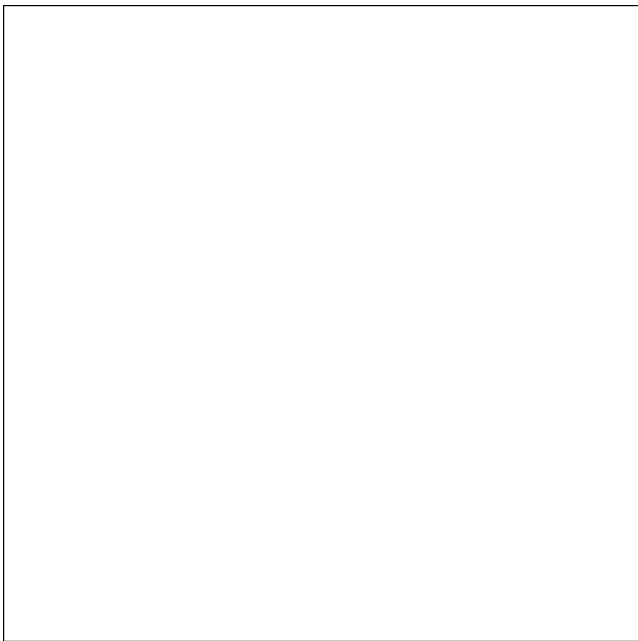
بعد از یک شب خواب راحت، مرغ فکر هوشمندانه‌ای داشت. او شروع به جمع کردن پرهای ریخته شده از تمام دوستان پرنده‌اش کرد. سپس گفت، "بیایید تمام پرها را به هم بدوزیم روی پرهای خودما. شاید این کار، مسافرت کردن را آسان‌تر کند."



مرغ از عقاب خواهش کرد، "فقط یک روز به من فرصت بده". بعد از آن تو می‌توانی بالت را پابرجا کنی و دوباره برای به دست آوردن غذا پرواز کنی. عقاب گفت، "فقط یک روز دیگر". "اگر نتوانستی سوزن را پیدا کنی، تو باید یکی از چوچه‌هایت را در ازای آن به من بدهی."

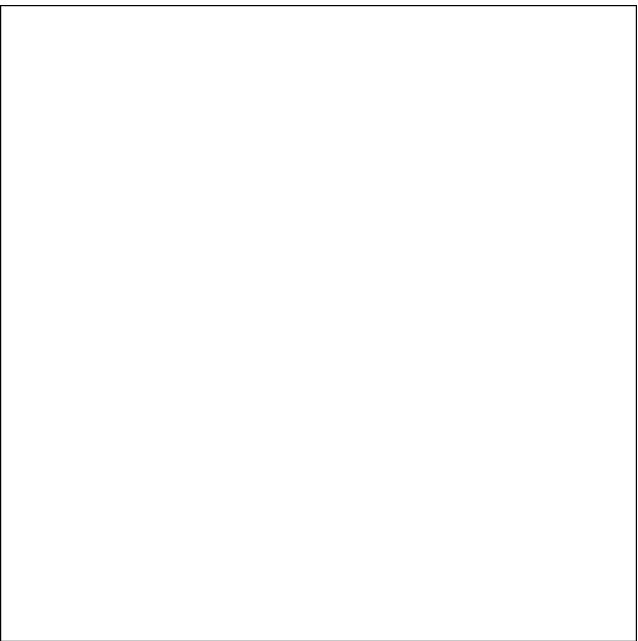
دیدند، ولی سوزن گم شده بود.

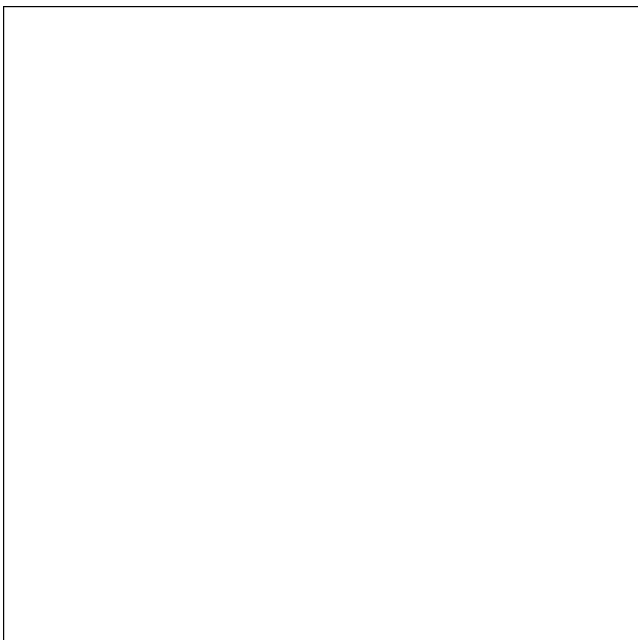
همه را نگاه کرد. حویلی را هم  
المانی را نگاه کرد. آشپزخانه را هم نگاه کرد.  
کریبی را نگاه کرد. مریح را نگاه کرد.  
بعد از آن بعد از ظهر، عقاب برگشت. او سوزن را برای نصب



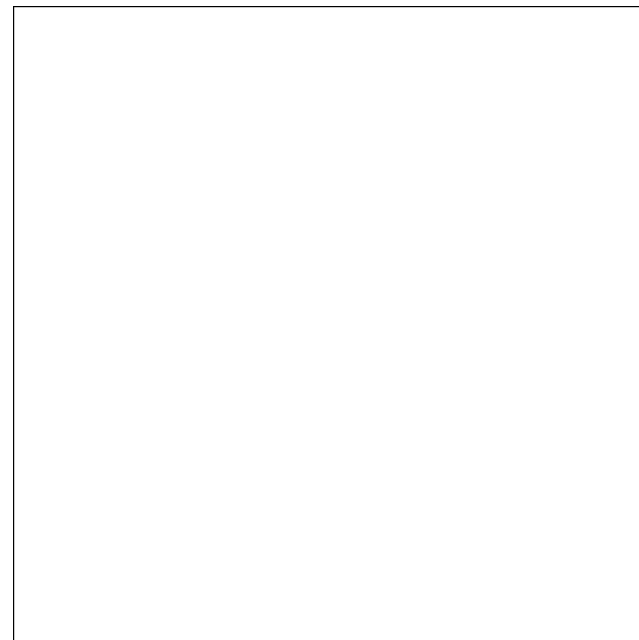
برای کوردانشی غذا آماده کند.

تا رفت تا آشپزخانه رفت تا  
المانی را نگاه کرد. حویلی را نگاه کرد.  
کریبی را نگاه کرد. مریح را نگاه کرد.  
بعد از آن بعد از ظهر، عقاب برگشت. او سوزن را  
برای نصب





ولی، بقیه پرنده‌ها عقاب را در حال پرواز دیده بودند. آن‌ها از مرغ خواستند که سوزن را به آن‌ها قرض دهد تا بتوانند برای خودشان هم بال درست کنند. خیلی زود پرنده‌گان در همه جای آسمان به پرواز درآمدند.



وقتی که آخرین پرنده، سوزن قرض گرفته را برگشتاند، مرغ آنجا نبود. بنابراین کودکش سوزن را گرفتند و شروع به بازی با آن کردند. وقتی که از بازی خسته شدند، سوزن را در بین ریگ‌ها انداختند.